

چکیده

بعد از رحلت پیامبر اسلام (ص) بر سر جانشینی آن حضرت، گفتگو در گرفت. عده‌ای آنرا بر عهده امت گذاشته و عده‌ای دیگر از طریق نص، جانشینان آن حضرت را تعیین شده می‌دانستند و معتقد بودند باید این انتصاب از سوی خدای متعال باشد و به این ترتیب، اولین سنگ بنای اختلاف نهاده شد. پس از آن، متکلمان هر فرقه سعی نمودند ادله آراء خویش را مستدل‌تر بیان و کتاب‌های عقیدتی خویش را منتشر کنند.

این مقاله در پی آنست که با ارائه نظر هر فرقه و بیان نقاط ضعف آن، بهترین رأی را مشخص کند، آنچنان که هر فرد با توجه به تمام جوانب، خود قضاوت کند کدام گرایش صحیح می‌باشد.

راحله برادران صفار

دانش پژوه گروه آموزشی فلسفه و دین پژوهی

جایگاه امامت در نظام هستی

جسنا ۱۶

تعریف موضوع

اگر جهان آفرینش را مجموعه‌ای متصل به یک نیروی ماوراء طبیعی بدانیم و بدانیم که سیورورت تمامی مخلوقات به سوی اوست آنگاه جایگاه امامان در پیکره هستی مشخص می‌گردد، چرا که فیض وجودی ایشان، سبب خلقت تمامی هستی است. با توجه به موضوع، پیش فرض‌های مطرح چنین است:

- ایده آل‌ترین فرد کیست؟

- آیا می‌توان هر فرد ایده‌آلی را اسوه قرار داد؟

۳. امامت، خلافت از صاحب شرع است در حفاظت دین و سیاست دنیا.

۴. امامت، ریاست عامه دین است مشتمل بر ترغیب عموم مردم در حفظ مصالح ایشان چه دینی باشد یا دنیوی و نیز باز دارنده مردم از آن اموری که به مصالح دین و دنیای آنها ضرر می‌رساند.

نکته جالبی که ذیل واژه امام در کتاب «التحقیق» آمده به این شرح است:

«ریشه تمامی معانی امام همان قصد کردن توأم با توجه خاص است؛ حتی اگر مادر را «ام» می‌گویند -آنچنان که به اصل و اساس هر چیزی واژه «ام» اطلاق می‌شود- به این دلیل است که مقصود انسان مورد توجه اوست؛ پس امام به کسی گفته می‌شود که مردم با قصد و توجه خاص به سراغ او می‌روند.»

بخش دوم: بحثی پیرامون خلافت و ولایت

خلافت، مرجع علمی برای مسلمین بعد از رحلت نبی اکرم (ص) در مسائل و مشکلات علمی است.

پس از رحلت رسول اکرم (ص) برخی از یاران ایشان در مکانی به نام «سقیفه بنی ساعده» گردآمده، ابوبکر پسر ابی قحافه را به رهبری مسلمانان برگزیدند؛ اما شیعیان معتقدند که پیامبر اسلام به امر خدای متعال، امیرالمؤمنین علی (ع) را هفتاد روز پیش از رحلت در مکانی به نام «غدیر خم» به جانشینی خویش منصوب کرده بود و تعیین خلیفه‌ای دیگر خلاف شرع می‌باشد. مسلمانان حاضر در سقیفه با عمل خود نهادی را در اسلام پدید آوردند که خلافت نامیده شد.

بر این اساس می‌توان گفت چهار سلسله در اسلام خلافت کردند:

۱. خلفای راشدین ۱۱-۴۰ ق؛
۲. خلفای بنی امیه ۴۰-۱۳۲ ق؛
۳. خلفای بنی عباس ۱۳۲-۶۵۶ ق و خلافت اسمی آنان ۶۵۶-۹۲۳ ق؛
۴. خلافت آل عثمان ۹۳۲-۱۳۴۲ ق.

البته پس از خلفای راشدین این منصب، موروثی شد. خلفای بنی امیه نزدیک صدسال، خلفای بنی عباس

- چه تفسیری از نظام هستی می‌توان ارائه داد که منتهای آن را به بهترین صورت به تصویر کشد؟

- والاترین مقام متعلق به چه کسانی است؟
- خداوند اولیای خویش را چگونه انتخاب می‌کند؟

- زیباترین تعریف در باب زمام‌داری یک جامعه چیست؟

- خلیفه الله بر چه کسانی صادق است؟
- نقش امام در نظام هستی چیست؟

بدین ترتیب، فرضیه‌ها نیز این چنین‌اند:
- چه کسانی شایستگی دارند بر مسند امامت تکیه زنند؟ امام کیست؟

- اگر یک سیر طولی برای موجودات در نظر بگیریم امامان، در کدام مرتبه قرار می‌گیرند؟

- چه مسئولیت‌هایی، در چه مقطعی و با چه گستردگی به امام تعلق می‌گیرد؟

- جایگاه امام در نظام هستی کجاست؟
- تفاوت امام با نبی چیست؟

- فلسفه امامت در نظر فرقه‌های مختلف چگونه تفسیر می‌شود؟

- نظر خاورشناسان در باب امامت کدام است؟
- متکلمان در هر عصری چگونه منزلت امام را تبیین می‌کنند؟

فصل اول

امامت، خلافت، و ولایت از منظر دین و عرفان

بخش اول: امامت در لغت و اصطلاح

امامت، مصدر لفظ امام است و برای «امام» معانی مختلفی ذکر شده است.

۱. امامت، ریاست عامه در امور دین و دنیا است.
۲. امامت، خلافت رسول در اقامه دین است، به گونه‌ای که پیروی از ایشان بر تمام امت واجب می‌شود.

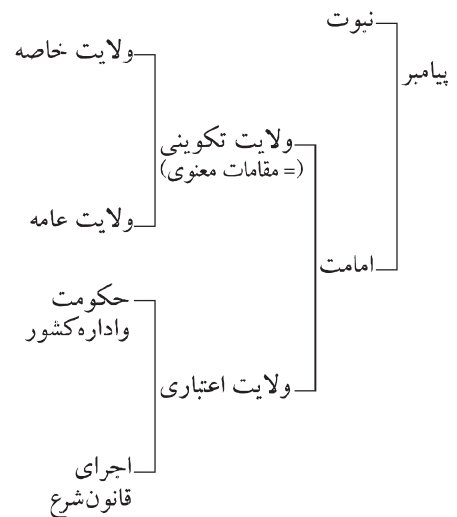
بیش از پانصد سال (با احتساب خلافت اسمی آنان حدود هشت صد سال) و خلفای عثمانی بیش از چهارصد سال خلافت کردند.

خلافت اسلامی پس از مدتی تقدس یافت و اگر کسانی چون آل بویه - که زمام‌دارانی شیعه مسلک بودند و قدرت را به دست گرفتند - متعرض نهاد خلیفه نمی‌شدند، آنان همچنان بر منصب خود تکیه می‌زدند. تا اینکه هولاکو خان مغول به بغداد حمله کرد و خلافت منقرض شد؛ اما به دلیل تقدسی که یافته بود در مصر احیا شد و در مجموع بیش از ۱۳ قرن دوام یافت و سرانجام در سال ۱۳۴۲ ق برابر با ۱۹۲۴ م به دست کمال آتاترک ملغی شد.

بخش سوم: نگرش عرفان بر امامت، خلافت و ولایت

ولایت به معنای سرپرستی، حکومت و زمامداری است.

امامت دارای دو جنبه است: یکی ولایت تکوینی و دیگر ولایت اعتباری که ولایت اعتباری پیامبر و ائمه به فقیه عادل منتقل می‌شود.



با توجه به آنچه تاکنون گفتیم می‌توان نتیجه گرفت

که خلافت، منصب امامت است و ولایت، انتزاع عملی - الهی امام می‌باشد.

خلیفه در نشئه روحانی خویش از احکام الهی که در علم خداوند بر اعیان وجودی جریان دارد، غافل و محجوب نیست و تصرفش در عالم وجود بر اساس قضای الهی و حکم ازلی خواهد بود؛ پس آثار تصرفش به ظهور می‌پیوندد.

در عرفان بر خلاف اعتقاد عام فقها - که نبوت را اساس هدایت و سعادت مردم می‌دانند - ولایت، بالاتر و برتر از نبوت است. البته منظور مقام ولایت و مقام نبوت است؛ چه در غیر این صورت اولیاء، برتر از انبیاء خواهند بود و این را هیچ عارفی بیان نمی‌کند. پس ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقتی کلی است که شأنی از شئون ذاتیه حق و منشاء ظهور و بروز تعینات و متصف به صفات ذاتیه الهیه و علت بروز حقایق خلقیه بلکه مبدأ تعین اسمای الهیه می‌باشد.

ولایت بر دو قسم است:

۱. ولایت عامه برای تمامی کسانی که به خداوند ایمان داشته و عمل صالح انجام می‌دهند؛
۲. ولایت خاصه که فناء فی‌الله است ذاتاً، صفتاً و فعلاً. ولی، فانی فی‌الله است و قائم بالله و ظاهر اسماء و صفات الهی.

البته ولایت خاصه نیز خود بر دو قسم است:

۱. عطایی: جذب و کشش به خداوند که پیش از مجاهده حاصل می‌شود (محبوب).
 ۲. کسبی: انجذاب که به دنبال ریاضت و مجاهده به دست می‌آید (محب).
- افضل اسماء الهی، اسم ولی است و منشأ هر موجود، تعینی از اسماء الهی می‌باشد؛ پس آن موجودی که مظهر اسم ولی بوده از همه موجودات افضل خواهد بود. به بیان دیگر مبنای ولایت، قوس صعودی وجود است؛ یعنی یک سیر حسی از تحسین درجات جهان ماده آغاز شده و به جهان تجرد راه می‌یابد. در این

سیر از تعینات و تقیدات کاسته شده و درست است به وحدت می‌گراید.

همه یک نور دان اشباح و ارواح
گه از آینه پیرا گه ز مصباح
تو گویی لفظ من در هر عبارت
به سوی روح می‌باشد اشارت^۱

دیدگاه‌ها در باب امامت

نظریات و برداشت‌های مختلف در مسأله امامت، سه مذهب اصلی را میان مسلمانان به وجود آورد:

۱. مذهب تسنن مبنی بر اینکه نصب امام بر مسلمانان واجب است.

۲. مذهب تشیع مبنی بر اینکه نصب امام بر خداوند متعال واجب است.

۳. مذهب خوارج مبنی بر اینکه نصب امام بر کسی واجب نیست.^۱

واژه «اهل سنت»، کاربردهای گوناگونی دارد که فراگیرترین آن، همه مذاهب غیر شیعی را شامل می‌شود. مطابق این اصطلاح هر کس به امامت بلافصل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اعتقاد ندارد سنی یا اهل سنت نامیده می‌شود. اهل سنت در مقابل اهل بدعت است. اهل حدیث، حنابله، ماتریدیه و اشاعره خود را مصداق سنیان می‌دانند و دیگر مذاهب و فرقه‌های اسلامی را اهل بدعت می‌شمارند.

معنای دیگر اهل سنت بر فرد یا گروهی اطلاق می‌شود که در فهم آیات و روایات از روش تأویل استفاده نمی‌کند؛ پس کسانی که از تأویل بهره می‌گیرند از مصادیق اهل سنت نیستند. به این ترتیب سنی بر اهل حدیث و حنابله اطلاق می‌شود و ماتریدیه و اشاعره از آن خارج می‌شوند؛ چرا که در متشابهات و صفات خبریه، روش تأویل را به کار می‌برند. واژه اهل سنت در این نوشتار بر سه مذهب کلامی معتزله، ماتریدیه و اشاعره منطبق است.^۲

معتزله

سنگ بنای معتزله از زمانی نهاده شد که مسلمانان متحد شدند تا بر عثمان بن عفان (خلیفه دوم) و خطاهای وی اعتراض کنند. پس از کشتن وی با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بیعت کردند و جماعت خوانده شدند؛ اما بر اثر بروز اختلاف به سه دسته تقسیم شدند:

۱- گروهی بر بیعت خویش با علی بن ابیطالب (علیه السلام) استوار ماندند؛

۲- اصحاب جمل، فرقه‌ای هستند که با امام علی (علیه السلام) مخالفت کرد، مانند؛ طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام و عایشه دختر ابوبکر. ایشان به بصره رفته و عاملان حضرت را کشتند تا آنکه علی بن ابیطالب (علیه السلام) به جنگ ایشان رفت.

۳- عده‌ای نیز با سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص)، عبدالله بن عمر بن خطاب، محمد بن مسلمه انصاری و اسامه بن زید بن حارث همراه شدند. اینان از حضرت علی (علیه السلام) کناره گرفته و معتزله خوانده شدند و پیشگامان این فرقه هستند. ایشان بر این قائل شدند که: نه جایز است با علی به جنگ برخیزیم و نه اینکه با او در جنگ‌ها همراه شویم. این کناره‌گیری فقط برای در امان ماندن از کشته شدن و حفظ اموال بود.^۴

متکلمان معتزلی بر این عقیده‌اند که فلسفه حضور امام، اقامه حدود الهی است؛ زیرا اجرای حدود واجب است و این وجوب، متوجه عموم مسلمانان نیست؛ بلکه بر عهده امام است؛ پس وجود امام برای تحقق بخشیدن به این قانون الهی واجب خواهد بود.^۵

قاضی عبدالجبار معتزلی می‌گوید: (اصل در باب وجوب این است که ادله مطلق باشد مگر آنکه مشروط بودن آن به دلیل دیگری ثابت شود و چون درباره اجرای حدود الهی چنین دلیلی در بین نیست وجوب آن مطلق خواهد بود. وی می‌گوید: به آن جهت به وجود امام نیاز است که به احکام شرعی؛ مانند اقامه حدود، حفظ کیان مملکت و مرزهای کشور و اموری از این قبیل عینیت بخشد و هیچ

اختلافی وجود ندارد که این امور از وظایف امام است.^۶

در توضیح نظر ایشان می‌گوییم: قوانین اسلام دو گونه است:

۱. احکام فردی؛

۲. احکام اجتماعی.

احکام فردی خارج از قلمرو امامت است؛ مثلاً اقامه نماز بر هر مسلمان واجب است و انجام آن به حضور امام که عهده دار امور اجتماعی مسلمانان می‌باشد نیست؛ اما احکام اجتماعی مثل حفظ کیان کشور اسلامی اگر چه از واجبات کفائی است؛ ولی تحقق یافتن آن حکم اسلامی بدون وجود امام امکان‌پذیر نیست.

استدلال بر ضرورت وجود امام برای اجرای احکام از قبیل ملازمات عقلیه است؛ یعنی اجرای حدود اسلامی مستلزم وجود امامت است. اشکالی که از سوی شیعه مطرح می‌شود، این است که فلسفه امامت منحصر در اجرای احکام نیست؛ بلکه یکی از اهداف و اغراض امامت است.^۷

ماتریدیه

هم زمان با نهضت اشعری در عراق، دو نهضت کلامی که در عقاید و اهداف مشابه آن بود در ماوراء النهر توسط ابومتصور ماتریدی و دیگری در مصر به وسیله ابوجعفر طحاوی بنیانگذاری شد. انگیزه این سه نهضت عبارت بود از:

۱. دفاع از عقاید دینی؛

۲. رد معتزله؛

۳. ارائه راهی میان دو مکتب اهل حدیث و معتزله.

در میان این سه جریان فکری، طحاوی از اهمیت کمی برخوردار است و در تاریخ مذاهب و فرق جایگاهی ندارد و غرض وی ارائه تلخیصی از آرای ابوحنیفه و بیان موافقت آن با عقل و نقل بود.^۸

ماتریدیه

تفاوت ماتریدیه با اشعری در این است که در کلام و عقاید، ماتریدی اهل اجتهاد بود؛ اما در روش و اصول از ابوحنیفه پیروی می‌کرد. در این مکتب، عقل به عنوان سرچشمه‌ای برای عقاید دینی به شمار می‌رود. در حقیقت ماتریدی حد میانی اشعری و معتزله است و اغراض امامت را چنین بیان می‌کند:

۱. تنفیذ و اجرای احکام اسلامی و اقامه نمازهای جمعه و اعیاد اسلامی؛
۲. اقامه حدود و فصل خصومت‌ها و منازعه‌ها؛
۳. پاسداری از مرزها و تجهیز نیروهای دفاعی؛
۴. سرکوبی آشوب‌طلبان و دزدان؛
۵. قبول شهادت گواهان در زمینه حقوق؛
۶. تقسیم غنایم و ثروت‌های عمومی.

این امور در جوامع اسلامی تحقق نمی‌یابد مگر با داشتن امام و پیشوایی که در امور خویش به او رجوع کنند. او مفسد را از جامعه دور می‌سازد، مصالح اجتماعی را حفظ می‌کند و از بروز آنچه مقتضای طبایع و غرایز فساد انگیز بشری است جلوگیری می‌کند.

می‌توان گفت که فلسفه امامت از نظر ماتریدیان، تأمین مصالح مسلمانان است که مشروح‌تر و گویاتر از نظر معتزلیان می‌باشد. نقطه اشتراکی که می‌توان برای هر دو دیدگاه بیان داشت اینست که فلسفه امامت را از جنبه حیات اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی ارزیابی کرده‌اند و از دید آنان مسئولیت امام، اجرای احکام محدود اسلامی، حفظ امنیت و مبارزه با مفسد اجتماعی است.^۹ اما حفظ دین از خطر تحریف و بدعت و تبیین مفاهیم اسلامی از شئون امام و اهداف امامت به شمار نمی‌رود.

اشاعره

ابوالحسن اشعری، در صدد یافتن راهی اعتدال‌گرا

نسبت به روش افراطی معتزله در استفاده از عقل و تفریط‌گرایی در عقل از سوی اهل حدیث بود و به همین دلیل از عقل در مقام تبیین و دفاع از عقاید دینی بهره می‌جست.^{۱۰}

با توجه به آراء ارائه شده توسط متکلمان اشعری مسلک، می‌توان دلایل وجوب امامت را چنین مطرح کرد که مسلمانان به رهبر و پیشوایی نیاز دارند که احکام و حدود اسلامی را اجرا، سپاهیان را فرماندهی و اموال عمومی را میان ایشان تقسیم کند.

امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ ق) می‌گوید: «بدون شک، نظام دین مطلوب و مقصود شارع است و نظام دین جز با امامی که از دستورهای وی اطاعت شود پایدار نخواهد شد؛ پس نصب امام واجب خواهد بود.» ولی در ادامه یادآور می‌شود: «نظام دین ضرورت دارد و نظام دنیا در رستگاری بشر و نیل به سعادت اخروی امری است ضروری که مقصود همه پیامبران الهی است. بر این اساس امامت از ضروریات شریعت به شمار می‌رود.»^{۱۱}

با سیری در آراء متکلمان اشعری در می‌یابیم اهداف امامت با دید متکلمان ماتریدی و معتزلی چندان تفاوتی ندارد؛ چرا که ایشان نیز اصالت را صرفاً از جنبه علمی و اجرایی مطالعه کرده‌اند؛ پس نقش امام، اجرایی و تنفیذی است نه نقش علمی و ارشادی. همین مقدار که امام، احکام و حدود را جاری سازد و امنیت و عدالت را حاکم کند کافی است و اطاعت از او نیز در این حوزه‌های عمل کردی واجب است؛ ولی هیچ نقشی در رهبری فکری و عملی جامعه ندارد و تبیین معارف و احکام نیز از وظایف ایشان نیست.

مآخذ برای رجوع در باب فرقه‌ها در اسلام

برای آگاه در مورد فرقه‌های اسلام، منابع ذیل جهت تحقیق و بررسی معرفی می‌شود:

۱. تاریخ الفرق الاسلامیه، خلیل الزین؛

۲. فرق الشیعه، نوبختی؛

۳. الفصل، ابن حزم؛

۴. الملل و النحل، عبدالکریم بن محمد بن شهرستانی؛

۵. المقالات و الفرق، اشعری قمی.

فرقه معتزلیه:

۱. شرح اصول الخمسه، قاضی عبدالجبار معتزلی؛

۲. المغنی، قاضی عبدالجبار معتزلی.

فرقه ماتریدیه:

۱. اصول الدین، جمال الدین غزنوی حنفی؛

۲. شرح فقه اکبر، ملا علی قاری؛

۳. العقائد النسفیة، ابو حفص نسفی.

فرقه اشعریه:

۱. الاقتصاد فی الاعتقاد، سیف الدین آمدی؛

۲. شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی.

و عقاید طحاوی را در کتاب‌های: تاریخ فلسفه در اسلام، مقالات طحاوی و ماتریدی، م.م. شریف می‌توان جستجو کرد.

پی‌نوشت

۱. شبستری، محمود؛ گلشن راز.

۲. فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب، ش ۴، ص ۵۴؛ فضایی

، یوسف؛ تاریخ عقاید مذاهب شیعه، ص ۵۵.

۳. فصلنامه انتظار ش ۶، ص ۳۸ و برنجکار، رضا؛ آشنایی با فرق

و مذاهب اسلامی، ص ۱۰۷.

۴. تاریخ عقاید و مذاهب شیعه، ترجمه کتاب المقالات و الفرق،

یوسف فضایی، ص ۵۵.

۵. فصلنامه انتظار شماره ۶، ص ۳۸.

۶. فصلنامه انتظار، ش ۶، ص ۳۸.

۷. همان.

۸. برنجکار، رضا؛ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۳۶.

۹. فصلنامه انتظار، ش ۶، ص ۳۸.

۱۰. برنجکار، رضا؛ آشنایی با فرق و مذاهب، ص ۱۲۴.

۱۱. فصلنامه انتظار، ش ۶، ص ۳۸.